

ارزش و جایگاه انسان در نظام هستی از دیدگاه امام خمینی

□ غلام رسول محسنی اُرزگانی

مقدمه

از آنجایی که موضوع تحقیق «ارزش و جایگاه انسان در عالم هستی» است، تعیین جایگاه او، فرع بر تبیین ماهیت و هویت اوست؛ به این معنا که تا هویت انسان شناخته نشود، جایگاه او در نظام هستی روشن نخواهد شد. اگر هویت انسان شناخته شد، جایگاهش نیز خود به خود آشکار خواهد گشت.

نکته قابل توجه در این مورد این است که، تعیین جایگاه انسان در عالم، وابسته به جهان‌بینی است؛ اگر کسی از جهان‌بینی حسی و تجربی و مادی برخوردار باشد و بس، و هستی را در حصار طبیعت خلاصه کند، جایگاه انسان را هم لاجرم در همین محدوده طبیعت می‌جوید؛ و اگر کسی با ماورای طبیعت در این جهت بنگرد و جهان‌بینی خود را یک سره، در ماورای آن بنا نهد، حسیات و تجربیات را افسانه پندارد، جایگاه همه اشیا را، از جمله انسان را در ماورای طبیعت جست و جو می‌کند.

این دو نوع جهان‌بینی، از نگاه معرفت‌شناسی انسان، از نظر قرآن و اندیشه‌مندان اهل تحقیق و معرفت، دارای نقص‌های آشکار است. هر انسانی آن را بنگرد، می‌بیند که صاحب این‌گونه



اندیشه‌ها، «یا عور است یا احوال است یا اعما» (حیات حقیقی انسان در قرآن، ص ۳۱۸) فلذا، در جهت تعریف صحیح از جایگاه انسان در نظام هستی، نخست باید هویت انسان را شناخت و به حقیقت وجودی او آگاه شد.

بحث انسان‌شناسی، تعیین و شناخت جایگاه آن در نظام هستی، بدون شناخت روح و روان انسان ناممکن است؛ زیرا اگر کسی حقیقت انسان را، جان او بداند و بودن او را در عالم در رابطه با توحید بشناسد، دیگر او را با دام (حیوان) یکسان نمی‌داند و در حیطه شناخت محدود به حس و تجربه نمی‌کند. پس هستی‌شناسی انسان و جایگاه او، وابسته به خداوند است و معرفت او نیز با معرفی او حاصل خواهد شد. ممکن نیست انسان در اصل هستی به خدا نیازمند باشد، ولی در شناخت از خداوند بی‌نیاز باشد. از این رو خداوند همان‌گونه که انسان را آفریده است، او را نیز از طریق خودش معرفی می‌کند. (صورت و سیرت انسان در قرآن، ص ۳۲)

امام خمینی بیان زیبایی در ماهیت انسان و نحوه وجود او در عالم طبیعت دارد: «وجود انسان در عالم طبیعت به صراحت و صرافت وجود انسانی نیست، بلکه دارای حیثیات و مراتب متعدد است، که با یک حیثیت علم است و با حیثیت دیگر قدرت است و با حیثیت دیگر حیات است و با حیثیت دیگر خیال و با حیثیت دیگر واهمه است. (تقریرات فلسفه، ج ۳، ص ۳۸۵ به بعد) نفس که در طبیعت سیر می‌کند، کائنی (وجودی) است که رو به ترقی می‌گذارد و مجرد می‌شود، و جنبه کائنی آن فاسد می‌شود و جنبه تجردی آن باقی می‌ماند. (تقریرات فلسفه، ج ۳، ص ۶۸) با این بیان، باید در جهت تعیین جایگاه انسان در نظام هستی، در قدم اول، او را شناخته و سپس ابعاد مختلفه او را شناسایی کرد. امید است که در این تحقیق، به نموداری از آن اشاره شود.

۱. شناخت انسان در نظام هستی

شناخت و درک حقیقت انسان، امری است بسیار دقیق و دارای ظرافت خاص؛ زیرا، بسیاری در جهت انسان‌شناسی، حتی فرشتگان خداوند نیز دچار حیرت و ناتوانی شده و عرضه داشته‌اند: «...اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدّس لک...» (بقره / یعنی

□ امام خمینی: «انسان یک موجود جامع است نه یک موجود یک بعدی یا دو بعدی. موجودات دیگر بعضی یک بعدی اند، بعضی دو بعدی اند و بعضی چند بعدی، لکن همه ابعاد وجود در سایر موجودات نیست. فقط انسان در بین همه موجودات یک موجود چندبعدی است»

در حالی که ما فرشتگان به تسبیح و حمد و تقدیس تو مشغول هستیم، آیا موجودی می آفرینی که در زمین فساد کند و به خونریزی پردازد؟

اسرار این موجود و شناخت راستین آن، به دست خداست، چنانکه در پاسخ فرشتگان خود فرمود: «أنی اعلم ما لا تعلمون» (بقره/۳۰) (من می دانم که [این مخلوق] چگونه است و شما نمی دانید) اندیشه و شناخت عترت طاهره که در پرتو نور خاص خداوند رشد کرده و مظهر علم آن می باشند، درباره شناخت انسان، نه تنها جان آنها را قابل ارزش و مقام والا می دانند، بلکه، بدنهای مادی و طبیعی آنها را نیز، ارجمند دانسته اند. امام کاظم (ع) فرموده است: «أما إن أبدانکم لیس لها ثمن الا الجنّه فلا تبیعوها بغيرها» (اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹، ج ۱۲) (بهای بدنهای شما جز بهشت نیست و آن را به غیر بهشت نفروشید).

با این وصف، اگر جایگاه انسان در عالم بر اساس شناختهای محدود و یا تک بعدی باشد، نه به حقیقت او پی برده و نه جایگاه واقعی او را در عالم پیدا کرده است که در هر دو صورت تعریف از انسان و جایگاه او ناقص خواهد بود؛ چون انسان همانگونه که موجود تک بعدی نیست، تعریف آن نیز از یک دید، تعریف ناقص خواهد بود. چنانکه امام خمینی درباره این موجود گفته است:

«انسان یک موجود جامع است نه یک موجود تک بعدی یا دو بعدی. موجودات دیگر بعضی



یک بعدی‌اند، بعضی دو بعدی‌اند و بعضی چند بعدی، لکن همه ابعاد وجود در سایر موجودات نیست. فقط انسان در بین همه موجودات یک موجود چند بعدی است.»

(صحیفه امام، ج ۴، ص ۸)

در مورد دیگر فرموده:

«انسان موجود عجیبی است. در جمیع طبقات موجودات و مخلوقات باری تعالی، هیچ موجودی مثل انسان نیست. اعجوبه‌ای هست که از او یک موجود الهی ملکوتی ساخته می‌شود و یک موجود جهنمی هم ساخته می‌شود. موجودات دیگر اینطور نیستند... این از مختصات انسان است که حق تعالی او را با جمیع اوصاف و صفات مقدس خودش ایجاد کرده است و همه چیز در او هست. از این موجود، پیامبر اکرم و سایر پیغمبرها محقق شده است.»

(صحیفه امام، ج ۴، ص ۸)

۱-۱- شناخت انسان در نگاه قرآن کریم

هر موجودی در نظام امکانی، جایگاهی در هستی داشته و سهمی از آن دارد. انسان نیز، همانند دیگر موجودات در نظام هستی، سهمی دارد و رابطه‌هایی نیز بر اساس این جایگاه، نسبت به مبدأ و عالم بعد از آن برقرار می‌کند. قرآن کریم این رابطه‌ها را بیان نموده و جایگاه آنها را نسبت به انسان معرفی کرده است. از یک سو، معرفی رابطه انسان با خداوند در رابطه با خالقیت، رازقیت و مدیریت آن ذات باری است و از دیگر سو، بیان و آشنایی او با ساختار درونی که پیوند روح و بدن او است. از سوی دیگر، تشریح آینده او که قیامت و بهشت و جهنم باشد، که مربوط به اخلاق، عقاید، اعمال و رفتار او است (صورت و سیرت انسان در قرآن، ص ۳۸) همه این روابط سه‌گانه، مربوط به جایگاه انسان در عالم است که باید انسان با راهنمایی قرآن کریم این جایگاه را بخوبی پیدا کرده و خود را در آن شناخته و نسبت‌های خود را در امور جانبی آن حفظ کند.

قرآن کریم، کتاب وجودی انسان را از دو جهت تبیین می‌کند و جای او را در عالم نشان می‌دهد: یکی از مقام هویت او سخن می‌گوید که ماهیت او در عالم اینگونه که خداوند به او خطاب می‌کند: «اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ... لَتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ شَيْءٍ قَدِيرٌ...» (طلاق/ ۱۲) یعنی (خداوند آسمانها و زمین را خلق کرد... که شما عالم شوید) و جایگاه خود را در این عالم

پیدا کرده و رابطه خود با خالق قادر را بشناسید. هر گاه انسان آغاز هستی خود را شناخت، رابطه خود و آن مبدأ را پیدا کرد، دیگر در شناخت او دست تحریف راه پیدا نمی کند.

تبیین دیگر قرآن کریم از انسان، آگاه کردن او از فطرت است، و فطرت اولی او نزد خداوند، همان است که او را در زیباترین صورت خلق کرده و از آن به احسن تقویم یاد کرده است: «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم». (تین / ۴۰) انبیا و اولیای الهی و فرشتگان او در عالم، مأمور تشریح و توضیح این فطرت پاک خدایی هستند. هر گاه انسانی با آن فطرت پاک اولی خود که خدا از آن به «احسن تقویم» یاد کرده است، در این عالم زندگی کرد و با آن از عالم هستی رفت، خود و جایگاهش را هم در دنیا و هم در دنیای بعد از آن پیدا کرده و شناخته است.

خداوند سبحان که حقیقت و هویت انسان را به وسیله فرشتگان، انبیا و اولیا شرح کرده است، اگر خود انسان، به دنبال آن در پی شرح و شناخت نباشد، آنهایی که برخلاف اندیشه انبیا و اولیای الهی فکر می کنند، او را شرح خواهند داد و بسان کتب آسمانی تحریف شده، دست به تحریف او خواهند زد. همچنین بعضی از اسرار او را پنهان کرده، اندیشه خود را بر او تحمیل می کنند و او را از فطرت اولی منحرف می سازند. (صورت و سیرت انسان، ص ۳۵)

امام خمینی، شرح و بیان زیبایی در بیان فطرت که از آن به «احسن تقویم» یاد می شود، دارد: البته معنای «خلقنا الانسان فی احسن تقویم» (تین / ۴۰) همین تقویم و هیکل مستقیم القامه نیست؛ چون این احسن تقویم نیست، بلکه احسن تقویم عبارت از آن تقویم فطری است که: «الذین آمنوا و عملوا الصالحات» (همان / ۴) و در آن باقی مانده اند... و هم چنین، این هم احسن تقویم و فطرت انسانی نیست که عمل صالح انجام دهد از ترس جهنم و برای رسیدن به بهشت و خوردن از آن... بلکه مراد از ایمان و عمل صالح این است که قلب او در حقیقت نقش الهی بوده و عمل الهی باشد و برای خدا خالص بوده و برای رضای او باشد و غیر از رضای او چیزی نباشد. لذا فرمود: «الهی و اجعل أوردی کلها ورداً واحداً» (مصباح المتهدج، ص ۷۸۰) (بار پروردگار، همه وردها و خواسته های ما را ورد و خواسته واحد قرار بدهی) یعنی هیچ وردی غیر رضای او نباشد. و بالجمله: اگر فطرت این طور ماند، در احسن تقویم است؛ چون این نقش الهی احسن تقویم است ولی اگر قلب به اینجا



آمد و به شهوت آلوده شده و هر چه انجام داد برای رضای خود و به جهت رسیدن به آمال دنیایی بود... چنین انسانی در فطرت احسن تقویم باقی نمانده است. (تفسیر سوره حمد، ص ۱۶۶ و ۱۶۷)

۱-۲- اهمیت شناخت انسان در عالم

بشارت الهی در جهت کرامت انسان که فرمود: «لقد کرّمنا بنی آدم...» (اسرا/ ۷) اهمیت شناخت او را در نظام هستی بیش از پیش می‌طلبد؛ زیرا انسانی که مفتخر به تاج کرامت شده است و خود را نشناسد و با چشم بسته وارد عرصه زندگی و نظام هستی گردد، یقیناً به خطا رفته و از جاده فطرت خویش منحرف خواهد شد. اصرار قرآن کریم نیز در معرفی انسان از این رو است که خود را شناخته و جایگاه خود را در نظام هستی درک کند؛ چون با یک لحظه غفلت از خود و رابطه او با مبدأ، به دام موجودی می‌افتد که حتی بر خود رحم نکرد. شعله‌های غضب و عصبیت چنان او را در بر گرفت که محصول شش هزار سال عبادت خویش را با یک لحظه استکبار یکجا به آتش کشید. انسان نیز که از قوه غضب و عصبیت و خودخواهی برخوردار است، بدون توجه به خطابات الهی که از آن به موجود برتر، اهل ایمان، صاحب کرامت و... یاد کرده است و در نظام هستی گل سرسبد موجودات می‌باشد، این جایگاه را به آسانی از دست خواهد داد. برخلاف دیگر موجودات، خداوند منت نعمت و هدایت صراط مستقیم را مخصوص انسان نموده است که فرمود: «یمنّ علی من یشاء من عباده» (ابراهیم/ ۱۱) و «واجتیناهم و هدیناهم إلی صراط مستقیم» (انعام/ ۸۷) آنها را اختیار کرده و به سوی راه راست هدایت کردیم.

با این بیان قرآن کریم و امتیاز خداوند بر انسان، این برخلاف حکمت الهی خواهد بود که او در اثر غفلت و بی‌توجهی نسبت به مقام و جایگاه خود در عالم، از دایره انسانیت و کرامت انسانی خارج شده هم ردیف حیوانات و یا پست‌تر از آن قرار بگیرد و یا به تعبیر قرآن کریم آنها را از شمار شیطان‌های انسان خوانده است و به آنها «شیاطین الانس» (انعام/ ۱۱۲) می‌گوید، فلذا قرآن کریم از این جهت اصرار بر شناخت انسان دارد تا او خود و جایگاهش را در عالم دریافته و برخلاف حکمت الهی حرکت نکند.

۱-۳- شناخت انسان در نگاه ابدیت فرزانی

آدمی اگر با استفاده از علم الهی به خودشناسی پردازد، با زیبایی‌های نهفته در درون خویش آشنا می‌شود. از میان زیبایی‌های باطنی انسان، عشق به بقا و ماندگاری همیشگی، برای او بسیار با اهمیت است. اما در مقابل، از نابودی و مرگ ناخوشایند بوده و اظهار تنفر می‌کند. همچنین، فرزانی در حیات و بقا، زیبایی و اسرار دیگری از نهفته‌های درونی انسان است، ولی تا آلودگی آرزوهای دنیایی آن را آشفته نکرده باشد.

بنابراین، انسان از یک سو به دنبال بقا و ماندگاری است و از سوی دیگر، این بقا را به شکلی عاقلانه و حیات فرزانی می‌خواهد. روی این اساس، هم می‌خواهد سهمی از دنیا داشته باشد و هم آن سهم به شکل مطلوب حاصل شود که عزت و سربلندی به همراه بیاورد. از اینجاست که این خواسته و آرزوی انسان به بار نخواهد نشست، مگر اینکه، جایگاه خود را در عالم و نظام هستی پیدا کرده و حکمت ارسال رسل و فرستادگان الهی را دریابد. هرگاه انسان به این حقیقت پی برد که حکمت فرستادگان الهی چیست، جایگاه خود و ابدیتش را درک کرده و به آن نایل خواهد شد؛ چون تربیت در مکتب الهی، هم بقای انسان را تضمین می‌کند و هم بقای با عزت را به او اعطا می‌نماید؛ زیرا تربیت در این مکتب، به انسان می‌فهماند که او، بسان درخت نیست که پس از مدت زمانی خشک شده و به هیضم تبدیل گردد و خاکستر شود. (صورت و سیرت انسان، ص ۲۵۶)

امام خمینی در اهمیت و ضرورت تربیت و اینکه تربیت به انسان چگونه جاودانگی و فرزانی می‌دهد می‌فرماید:

«انسان در ظرف تربیت محدود نیست، می‌رسد تا آنجایی که تمام صفاتش الهی می‌شود یعنی نظر می‌کند، نظر الهی؛ دستش را دراز می‌کند دست الهی... انسان در ظرف کمال به آنجا می‌رسد که «یدالله» می‌شود...»

(صحیفه امام، ج ۵، ص ۳۶۸)

در حقیقت این از بالاترین کرامت و فرزانی و جاودانگی است که صفات الهی در آدمی ظهور پیدا کند. در مورد دیگر می‌فرماید:

«ما باید توجه به این معنا داشته باشیم که موجودی هستیم که اگر خودرو بار بیابیم،



بدترین موجودات و منحطترین موجودات هستیم و چنانچه تحت تربیت واقع شویم و صراط مستقیم را طی کنیم، می‌رسیم به آنجا که نمی‌توانیم فکرش را بکنیم؛ آنجایی که بحر عظمت است بحر کبریایی است».

(صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۱۵۴)

حضرت امام همه این عزت و فرزاندگی را در سایه تربیت انبیا می‌داند می‌گوید:

«اگر برای هر علمی موضوعی است... علم همه انبیا هم موضوعش انسان است... آمده‌اند انسان را تربیت کنند. آمده‌اند این موجود طبیعی را از مرتبه طبیعت به مرتبه‌ای عالی مافوق الطبیعه مافوق جبروت برسانند.»

(صحیفه امام، ج ۸، ص ۳۲۴)

امیرمؤمنان(ع) از حکمت ارسال پیامبران الهی و فواید آن، از جمله، آزادی عقل و رهایی آن

از اسیری هوای نفس یاد می‌کند. و می‌فرماید:

«خداوند انبیا را فرستاده تا عقل‌های دفن شده را نجات دهند.»

(نهج البلاغه، خطبه ۱)

فلذا، تربیت در مکتب انبیا عقل و خرد انسان را از هر قید و بند ناپسند رها ساخته و او را به خویشتن بازمی‌گرداند. از جمله رهایی عقل و در جهت بازیافتن خویشتن، توجه دادن به آموزه‌های قرآن کریم است که از یک سو حیات ابدی را برای انسان، تبیین می‌کند و با کلام خود جای هیچگونه تردیدی در آن باقی نمی‌گذارد، از سوی دیگر، در پی تلاش و تحصیل عزت ابدیت و شرافتمندانه انسان در مکتب فرستادگان الهی است تا آموزه صحیحی در این راه تحصیل نموده معنای واقعی ابدیت و سهم اصلی خود از زندگی را بفهمند. از نمونه‌های بهره‌گیری از مکتب انبیای الهی، درک عزت و عظمت خداوند است که توجه به عظمت الهی، زمینه‌ساز عزت، کمال و سرفرازی دانش‌آموختگان مکتب الهی است که خداوند درباره عزت و اعطای آن به دیگران چنین فرموده است:

«قل اللهم ما لك الملك توتى الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء و تعز من تشاء و تذلل

من تشاء»

(آل عمران / ۲۶)

□ هرگاه انسان آغاز هستی خود را شناخت و رابطه خود و آن مبدأ را پیدا کرد، دیگر در شناخت او دست تحریف راه پیدا نمی‌کند

□ عمل در شکوفایی علم به اندازه‌ای نقش دارد که انسان را تا سرحد انسان کامل و خلیفه الله می‌رساند

[ای پیامبر] بگو، و (به مردم بفهمان) مالکیت عالم ملک خداوند است. عزت و ذلت نیز در دست اوست، بهر که بخواهد می‌دهد، از هر که بخواهد می‌گیرد.

بنابراین، همه چیز از آن خداوند است، بقا و حیات ابدی نیز، در حیطة قدرت او است. نکته قابل توجه در این مورد این است که این حیات و بقای جاودانه سهم چه کسانی است و چه کسانی از آن بهره می‌گیرند. حقیقت مطلب این است که بقای جاودانه، آنهم همواره با عزت و شرافت، بهره آنهاست که خود را دریافته‌اند. چشم و بصیرت باطنی خویش را در مسیر زندگی باز گذاشته و به گفته معلم بشریت گوش داده و اهل کبر و غرور و فساد در زمین نبوده‌اند. لذا قرآن کریم در این باره فرموده است:

«تلك دار الاخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الارض و لا فساداً»

(قصص / ۸۳)

(خانه همیشگی آخرت برای کسانی قرار داده شده است که در دنیا به دنبال برتری جویی و فساد و تبهکاری نبوده است) بنابراین، شناخت انسان از خویشتن و عشق به بقا و جاودانگی که همراه با عزت و شرافت باشد، بازیافتن خویش در دنیا و تربیت شده در آموزه‌های مکتب انبیای و معلمان بشریت و توجه داشتن به سهم زندگی در نظام هستی و تجاوز و تعدی نکردن در عالم به



حقوق دیگران است.

عشق به جاودانگی و آرزوی بقای همیشگی در سایه ملک ابدی و مطلق خداوند، در اندیشه امام خمینی اینگونه جلوه نموده و از این عشق و آرزوی بقای انسان، از انسان به عاشق مطلق یاد کرده است که می گوید:

«بطور کلی انسان به فطرتش عاشق کمال مطلق است و بدنبال این فطرت، فطرت دیگری است که آن دوری و بیزاری از نقص و کاستی باشد. در سرشت همه انسانها عشق به کمال مطلق هست و روشن است که کمال مطلق و بدون هر نقص و محدودیت جز در حق تعالی یافت نمی شود. پس انسان عاشق جمال خداوند و به سوی او میل دارد، هرچند خودش از آن غافل باشد.»
و همچنین، در فراز دیگر فرموده است:

«بازگشت و پایان راه به سوی او است و او پایان هر مقصد و نهایت همه آرزوهاست. پس، خدای تعالی با لطف و عنایتش، این دو فطرت را در نهاد انسان قرار داده است: فطرت اصلی که فطرت عشق به کمال و جاودانگی است و فطرت تبعی دوری از نقص و نابودی است تا این دو براق سیر و رفرع معراج انسانی به سوی خداوند تعالی باشد. و این دو باقی است که انسان به وسیله آن به سوی آشیانه اش که آستان حق تعالی و درگاه او است پرواز کند.»
(طلب و اراده، ص ۸۵ - ۸۷)

بنابراین، اگر انسان شناخت از فطرت اولی خود داشته باشد، و یا به دنبال شناخت آن باشد، به فرموده حضرت امام از هر دو فطرتی که در نهاد انسان از طرف خداوند و مالک مطلق عنایت شده است، جایگاه ابدی و بقای جاویدانه خود را خواهد یافت؛ زیرا، فطرت کمال جو هرگاه در انسان رشد کرد و شکوفا شد، فطرت دیگری نیز در انسان زنده شده و از نقص و فنا دوری می کند.

۲. انسان و علم در نظام هستی

انسان به تعبیر قرآن کریم، موجودی است که از علم و دانستن بهره ای نداشته و خداوند او را از این نعمت بزرگ بهره مند کرده است: «والله اخرجکم من بطون امهاتکم لاتعلمون شیئاً» (نمل / ۷۸)
(خدا، شما را از شکم مادرانتان خارج کرد که هیچ چیز را نمی دانستید) اما ابزار علم را که چشم و گوش و قلب است، در اختیار انسان قرار داد تا به وسیله این ابزار، علم را آموخته و در برابر این

نعمت الهی شاکر باشد: «و جعل لکم السَّمْعَ و البصار و الافئده لعلکم تشکرون» (همان)
جایگاه انسان نسبت به علم در نظام هستی، جایگاهی است که انسان را در مسیر خلافت الهی قرار داده و به تشابه دانستی‌ها و فهمیدگیهای او، او را مظهر جمال و کمال خود انتخاب نموده است. خداوند توان علمی شدن را به انسان عنایت فرمود و علم را به او آموخت چنانکه پیام قرآن کریم به پیامبر (ص) این است که: خدای سبحان آنچه را توان به آن نداشتی به تو آموخت: «و علمک ما لم تکن تعلم» (نساء/ ۱۱۳) و نیز به دیگران می‌فرماید: «و یعلمکم ما لم تکنوا تعلمون» (بقره/ ۱۵۱) یعنی میان شما و از خود شما پیامبری فرستادیم که به شما می‌آموزد آنچه که نه تنها نمی‌دانستید بلکه نمی‌توانستید آن را فراگیرید.

بنابراین، جایگاه انسان در عالم نسبت به علم، جایگاه دانستن و فراگیری علمی است که مسیر کمال و کمال‌یابی را برای انسان روشن کند و در نهایت او را به خلافت و جانشینی خدا برساند.

۱-۲- مسیر علمی و عملی در خلافت الهی

از میان موجودات عالم، انسان تنها موجودی است که تاج کرامت خلافت و جانشینی خداوند بر سر او گذاشته شده است. امام خمینی در ملاک این شرافت می‌فرماید: انسانی که خداوند در پاره او فرموده: «فَاذَا سُوِّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي» (حجر / ۲۹) این یک موجود شریف و ورای جسم و جسمانی است. روح، مظهر الوهیت است و از صعق ربوبی و نشانه اوست و اگر این جنبه را انسان در خودش ببیند، طبیعتش را فراموش می‌کند. پس آنچه در آدم بوده که به آن جهت منسوب به خدا شده است، همان تشریف انسان است و ملائکه بر او سجده کردند و از آن جهت که منسوب خدا است، جلوه اظهر اوست. ولی شیطان آن جهت را نمی‌دید، بلکه جهت طینی [خاکی] آدم را ملاحظه کرد...»

(تقریرات فلسفه، ج ۳، ص ۴۳-۴۵)

در جای دیگری می‌فرماید:

«البته آدم نبود که مظهر همه اسماء بود، بلکه ما همه آدمیم؛ ولیکن فرق ما و او این است که در ما این قوه هست که مظاهر اسماء الهی بتواند در ما فعلیت پیدا کند. ولی افسوس این قوه در حالت قوه مانده و به فعلیت نرسیده است...»

(همان، ص ۴۶-۴۸)



اگر بر اساس حکمت الهی، انتهای هدف آدم و انسان، خلیفه شدن است، برای رسیدن به این غایت مسلماً راههایی را باید پیمود. از نمونه بارز این راه، علم و دیگری عمل است؛ چون انسان برای رسیدن به مقام خلافت الهی، یک سلسله از حقایق را باید بفهمد و بداند و به آن فهمیده‌ها عمل کند. یعنی کسی که در عالم مظهر علم خدا قرار می‌گیرد، باید از توانایی و قدرت عمل نیز برخوردار باشد. کسی که فراگیری علمی در آن وجود داشته، ولی برخلاف آن دانستی‌های خود عمل کند، لیاقت خلافت الهی را نداشته و زمینه ظهور علم و دیگر اوصاف خداوند در او نخواهد بود. (صورت و سیرت انسان، ص ۱۵۹)

اهمیت مقام خلافت، در فراگیری علم است و خلافت انسان دایر مدار علم اوست. بر این اساس هر انسانی که عالم‌تر است خلافت الهی را بهتر نشان می‌دهد. این نکته نیز قابل توجه است که هر علمی معیار خلافت نیست، بلکه تنها علم به اسما الهی و علم توحید خالص و ناب چنین اثری دارد؛ ولی اگر کسی زمین‌شناس، زیست‌شناس یا ستاره‌شناس خوبی بود، اما موحد نبود و علم توحیدی او ناقص بود و یا اصلاً بهره‌ای نداشت، این انسان سهمی از خلافت الهی ندارد. (تفسیر تسنیم، ج ۳، ص ۱۹۲)

قرآن در نکوهش و سرزنش دانشمندان مادی می‌فرماید: «فلما جاءتهم رسلهم بالبینات فرحوا بما عندهم من العلم» (غافر/ ۸۳) وقتی پیامبران پیام الهی را به مردم دادند، آنها به علوم مادی خود (مانند طب و هندسه و...) بسنده کردند و به آن خشنود بودند. درباره «قارون» نیز می‌فرماید: دانش اقتصاد، به جای آنکه وی را قدرشناس نعمت خدا کند او را واداشت تا بگوید: «انما اوتيته على علم عندی» (قصص/ ۸۸) (من با سعی و تلاش فکر خود به اینجا رسیدم) بلکه این مسأله به صورت شرک خفی در درون بسیاری از افراد بشر وجود دارد و آنان را وامی‌دارد تا بگویند که بر اثر کوشش خود عالم شدم و این کمال را یافتم. (تسنیم، ج ۳، ص ۱۹۳)

به هر تقدیر، نقش اساسی در خلافت الهی، با علم است. با اینکه فرشتگان الهی تسبیح گفتن خود را مطرح کردند، خداوند عالم بودن را گوشزد آنها نمود و سند خلافت را علم معرفی کرد. چون ارزش تسبیح، تقدیس و عبادت در آن جهت است که با معرفت و آگاهی و علم باشد اما تنها

علم به معنای دانستن و فراهم کردن و فراگیری الفاظ، نیز مستلزم خلافت نیست، علمی که آمیخته با جهل عملی باشد، هیچگاه نفعی به حال انسان ندارد؛ چنانکه امیرمؤمنان (ع) فرموده است: «ربّ عالم قد قبله جهله و العلم معه» (نهج البلاغه، خطبه) چه بسیار دانشمندانی که کشته جهل خویش بوده و در عین اینکه باسواد هستند، می خوانند و می نویسند، اما از این علم سودی عایدشان نمی شود.

پس، تمام کارهای خداوند، نسبت به انسان زیرمجموعه حکمت او و حکمت او نیز زیرمجموعه علم اوست. یعنی خداوند چون علیم است، حکیمانه عمل می کند. (تفسیر موضوعی، ج ۱۴، ص ۲۶۶) از این رو خداوند سبحان، جریان خلافت و جانشینی خویش را از راهی قرار داد که راه علم و آغاز تعلیمی اسماء الهی بود و آن را سرلوحه این کار تعیین کرد. روی این جهت راه خلافت الهی، راه علم است و هرکسی عالم تر بود خلیفه خداست. خلیفه خدا اعلم مردم و مخزن اسرار نهفته الهی در نظام هستی است.

امام خمینی از جنبه علمی در مسیر خلافت الهی، از آن به ظهور تعلم اسمائی یاد کرده است و می گوید:

«فطرت تعلّم اسمائی را، که در خمیره ذات او [انسان] ثبت است، به مقتضای جامعیت نشئه و ظهور از حضرت اسم الله الاعظم که اشاره به آن است در قول خدای تعالی: «و علّم آدم الاسماء کلّها» به مرتبه فعلیت و ظهور آورد»

(آداب الصلوه، ص ۲۱۵)

در جای دیگر فرموده است:

«قول خداوند سبحان: «و علّم آدم الاسماء» این تعلیم به تخمیر غیبی جمعی بید جمال و جلال نسبت به باطن آدم واقع شد و با این دست غیبی به مظهریت طبیعت واقع شد و امانتدار الهی گردید که خداوند امانت خود را بر او عرضه داشت که فرمود: «انا الامانه علی السموات و الارض...» (احزاب / ۷۲) این امانت در مشرب اهل عرفان ولایت مطلقه است که غیر از انسان هیچ موجودی لایق آن نیست...»

(جهل حدیث، ص ۶۳۵)

بنابراین، خلافت الهی در عالم و جهان آفرینش که جایگاه مظهریت اسرار و علم الهی قرار

گرفته است، از خصوصیت و خمیره است که در وجود آدم و انسان تعییبه شده است. موجودات دیگر از این کرامت بی بهره‌اند.

۲-۲- کمال علمی و عملی در انسان

از دیگر ویژگیهای رابطه انسان و علم در عالم، کمال علم در سایه عمل برای انسان است. عمل در شکوفایی علم به اندازه‌ای نقش دارد که انسان را تا سرحد انسان کامل و خلیفه‌الله می‌رساند؛ چون علمی که خداوند با شیوه‌های گوناگون به انسان می‌آموزد، اگر به وسیله آدمی در مسیر تعلیم و یادگیری اسرار توحید و معرفت الهی به کار گرفته شود، این علوم زمینه خلافت الهی را برای او فراهم می‌کند. منتهی، گستره این علم، در مواردی است که همراه با عمل صالح باشد و میزان و درجه خلافت الهی بودن او را از این جهت ارتقا می‌دهد: «مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلَّمَ وَرَثَهُ اللَّهُ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (بحار، ج ۶۸، ص ۲۶۳) زیرا علم همواره عمل را به دنبال خویش می‌خواند. اگر عمل اجابت کرد و با علم همراه شد، زمینه بقای علم در جان عالم، فراهم است. اما اگر عمل او را همراهی نکرد، علم نیز رخت برمی‌بندد که: «وَالْعِلْمُ يَعْتَفُ بِالْعَمَلِ فَأَنْ أَجَابَهُ وَ أَلَّا ارْتَحَلَ» (همان، ج ۲، ص ۴۰)

با این بیان، نقص علم و کمبود گستره آن، در همراهی نکردن آن با عمل است. مقام خلافت الهی که از بلندترین مرتبه مقام انسان در عالم هست، از لازمه آن کمال علم و تمام عمل است، زیرا رابط علم با عمل، نتیجه بقا و مظهریت «وجه خداوند» را به انسان عطا می‌کند. چون علم و عمل سبب پایداری و بقا برای انسان است و بقا نیز مختص خداوند است و غیر از او هر چه هست فانی است. در فرهنگ قرآن کریم تنها چیزی که ماندنی است و بقای ذات خویش را حفظ می‌کند، پیوند ناگسستنی و ارتباط تنگاتنگ با خداوند است که: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (قصص / ۸۱)

بر همین اساس کمال علمی و عملی، خداوند امام عصر (عج) را «بقیة‌الله» می‌نامند و در عالم حقیقت همواره باقی و برای تربیت انسانها پدیدارند و از همین دو مصداق بارز و کامل عالمان الهی، ائمه اطهار (ع) است که مصداق کلام امیر مؤمنان (ع) اند که فرموده: «وَالْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ

الدَّهْر» (نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷) اگر آدمی با استفاده از علم الهی به خودشناسی پرداخت، نتیجه این درون‌پردازی و درون‌نگری آشنایی با آفریننده است که این توجه بقای وجه و ذات او را به دنبال دارد. خلفای راستین الهی که همواره در زمین بوده و عالم از وجود آنان خالی نمی‌ماند، از علم الهی کمال استفاده را بردند تا حجت خداوند در نظام آفرینش قرار گرفته است. بنابراین، کمال علمی و عملی در انسان، آثار و تبعاتی دارد که همواره کرامت الهی و انسانی سایه‌وار با او همراه است.

۲-۳- رابطه خالصانه انسان عالم با خدا

انسان، از میان موجودات عالم این گوی برتری را ربوده است که مورد خطابهای الهی قرار گرفته است. این خطابها گاهی عام است همانند: «یا ایها الناس» (بقره/۱۶۸) و گاهی خاص است که: «یا بنی آدم» (اعراف/۲۶) اما پیام این خطاب دوم آن است که اشاره به انسان کامل دارد که شما فرزند «خلیفه خدا» هستید. او از خاصیت وجودی برخوردار است که قابلیت تعلیم اسماء را داشت و به اسماء الهی آگاهی پیدا کرد.



امام خمینی می گوید:

«در آیه: «علم آدم الاسما کلها» خداوند همه اسمها را به آدم تعلیم کرد، تعلیم اسما این نیست که خدای سبحان نامهای اشیا را به انسان کامل (آدم(ع)) یاد بدهد یا براهین حصولی برای تحقق عالم و آدم اقامه کند تا کسی را از راه علم حصولی، تصور و تصدیق، منطوق و فلسفه عالم کند، بلکه این علم، شهودی است که با عمل آمیخته است و خداوند آن را به ودیعت در وجود آدم گذاشت. تعلیم اسماء در حقیقت در درون انسان و فطرت اوست...»
(مصباح الهدایه، بخش دوم، ص ۷۱)

روی این بیان علم وسیله ارتقاء انسان است. علم از جمله فضیلت‌هایی است که جان انسان را شکوفا می کند و درجات برتری از دیگران را برای عالم مؤمن به ارمغان می آورد. چنانکه قرآن کریم، می فرماید: «یرفع الله الذین امنوا امنکم و الذین اتوالعلم درجات» (جمادله، ۱۱) یعنی خدای سبحان، مؤمن را به یک درجه و مؤمنان دانشمند را به چندین درجه برتری و رفعت می بخشد. علت برتری انسان دانشمند از این جهت نیست که فقط عالم است؛ بلکه عالم وسیله شناخت الهی و راههای رسیدن به خداوند و ارتباط پیدا کردن با او را بدست آورده، به خدا تقرّب جسته و مایه ارتفاع و برتری شده است. نزدیک ترین راه به خداوند و ارتباط با او راهی است که علم را همراه با تزکیه کند. چنانکه شاعر می گوید:

و آن دگر در کوی دوست

یک قدم بر خویشتن نه

راه تزکیه یک قدم بیش نیست؛ اما سخت است و دشوار. چنانچه امام سجّاد(ع) فرموده است: «أن الرّاحل الیک قریب المسافه و أنّک لا تحجب عن خلقک إلا تحجبهم الاعمال دونک» (دعای ابو حمزه ثمالی، مفاتیح الجنان) خدایا، سالک کوی تو، راهش نزدیک است و تو از خلقت پنهان نیستی، اما آنکه تو را از غیر تو می پوشاند، اعمال آنها است.

بر این اساس، تا مادامی که انسان در خویشتن است و خود را می بیند و در غرور اعمال خود است، ارتباط خالصانه او با خدا کم و یا اصلاً قطع است. در این صورت است که دشمن درونی و شیطان بیرونی به آسانی شیخون می زنند. اما علمی که انسان را از دامهای درون و بیرون نجات می دهد، وسیله ارتقا و تقرب می شود و آن علمی است که همراه با تزکیه باشد. در حقیقت این علم

مطلوب است و باعث می‌شود که عالم جزو وارثان انبیا قرار گیرد. امام خمینی فرموده است: چنین علمی مطلوب بوده و چنین علمی بود که مقدور وارثان انبیا و اولیای الهی می‌باشد. (مصباح‌الهدایه، ص ۷۱) در مورد دیگر می‌گوید: علمی که همراه با تزکیه است و انسان را بالا می‌برد، این علم و تزکیه باید مقدمه باشد. چون اگر به خوبی آن توجه نکند، همین مقدمه برای او حجاب خواهد شد. (همان، ص ۲۰)

خاطره‌ای از امام خمینی نقل شده است که امام هر سال در هنگام تعطیلی درسها جهت فصل گرما، آخرین روز درسی خود را به موعظه اختصاص می‌داد. در یک جلسه فرمودند: اینکه در قبر از عده زیادی سؤال می‌کنند: قبله تو کجاست؟ دین و کتاب تو چیست؟ پیامبر تو کیست؟ نیندارید برای هر کس مقدور است که جواب بدهد. فشار مرگ آن چنان توان فرساست که همه چیز را از یاد می‌برد و هر چه خوانده باشد، فراموش می‌کند. کسی که تعلیم خود را با تزکیه همراه نکرد، او به یاد ندارد که دین او چیست، خواه حوزوی باشد یا دانشگاهی... (جوادی آملی، بنیان مرصوص، ص ۱۶۹)

تزکیه مقوم هر انسان، بخصوص انسان عالم است؛ چون او چراغ راه تزکیه را بدست آورده و معنای اینکه خداوند فرموده: «قد افلح من تزکی» (اعلیٰ / ۱۴)، «قد افلح من زکّها» (شمس / ۹) عالمان الهی، تعهد ویژه‌ای با خدای خود دارند که دیگران ندارند؛ زیرا اصل تعهد بر اساس معرفت و توان بنا نهاده شده است. چون انسان و از آن میان عالم و دانشمند، از موجودات دیگر در جهان طبیعت آگاه‌ترند، از این جهت معاهده خاص با خداوند دارند. (بنیان مرصوص، ص ۱۷۶)

قرآن کریم درباره تعهد انسان‌ها با خداوند در دو مورد تأکید دارد: یکی تعهد پیامبران الهی و دیگری تعهد وارثان انبیا(ع). درباره میثاق انبیا آمده است: «و اذا خذنا من النبیین میثاقهم و منک... و اخذنا منهم میثاقاً غلیظاً» (احزاب / ۷) [ای پیامبر(ص)] به یاد آور آنگاه که ما از پیامبران عهد و میثاقشان را گرفتیم و از تو نیز... این پیمان، پیمان محکمی بود گرفتیم که باید به رسالت وفا نمایند.

درباره میثاق و تعهد وارثان پیامبران فرموده است: «من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله

علیه...» (احزاب/ ۲۳) از مؤمنین مردانی هستند که با خدا پیمان بسته و آن پیمان را تصدیق کرده‌اند. اما عده آنها آنرا انجام داده و عده‌ای دیگر در انتظار انجام آن است.

امام علی(ع) نیز فرموده است:

«خداوند از عالمان دینی خود تعهد گرفته است که در برابر شکمبارگی ستمگران و گرسنگی

ستمدیدگان آرام نگیرید...»

(نهج البلاغه، خطبه ۳)

نتیجه اینکه از میان موجودات عالم، انسان، بخصوص دانشمندان و عالمان خاشعانه و خاضعانه با خداوند ارتباط دارند. چنانکه قرآن کریم فرموده است: «انما یخشی الله من عباده العلماء» (احزاب/ ۳۹) چون کسانی که از آگاهی بیشتر بهره برده‌اند، از خداوند هراسناک‌اند. این آگاهی سبب می‌شود ارتباط بیشتر به خدا داشته و از ترک اطاعت و اوامر او بیمناک بوده و از تحلف و وظیفه الهی اندیشناک باشند.

از طرف دیگر، چون شناخت آنها موحدانه است، ترس آنان نیز، موحدانه است. اینان فقط از خدا می‌ترسند و از غیر او هراس ندارند؛ همانگونه که در راه تبلیغ دین الهی، عملاً شناخت موحدانه را نشان داده‌اند. خداوند فرموده: «الذین یبلغون رسالات الله و یخشونه و لایخشونه احداً إلا الله» (همان، ۳۹) آنان رسالتهای خدا را ابلاغ نموده و از او می‌ترسند و از هیچ کسی جز از خدا هراسی ندارند لذا، هر انسانی که شناخت لازم و کافی از خداوند داشته باشد، ارتباط او با خدا نیز عالمانه و خالصانه خواهد بود. این شناخت عالمانه و ارتباط خالصانه انسان سبب می‌شود که او بنده راستین خدا باشد. جلوه تجلی خداوند نیز، بر آنهایی ظهور می‌کند که بنده خالص بوده و در اثر آن بندگی به جایگاه خلافت الهی صعود کرده‌اند و خلیفه خدا در عالم و آدم شده‌اند.

۳. انسان و کرامت‌های الهی در نظام هستی

یکی از مباحثی که در انسان‌شناسی و جایگاه او در عالم مطرح است، مقام و جایگاه آدمی نسبت به سایر آفریدگان است. از مجموعه نظرهای انسان‌شناسی برمی‌آید که انسان برترین

آفریدگان است و دست کم تا جایی که دانش بشری بدان رسیده است موجودی کاملتر از انسان، وجود ندارد. قرآن کریم برای انسان مزیت قائل شده است و فرموده: «لقد کرّمنا بنی آدم». (اسراء/۷۰) از ظاهر آیه چنین فهمیده می‌شود که تمام فرزندان آدم، مورد تکریم الهی‌اند. در ذیل آن می‌فرماید: «و فضلناهم علی کثیر ممّا خلقنا تفضیلاً» (اسراء/ ۷۰) (فضیلت و برتری دادم آنها را بر بسیاری از آنچه خلق کردم، یک فضیلت خاص)

از دیگر نمونه‌های آیاتی که سخن از کرامت انسان دارد این است: «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم». (تین/ ۴) ابتدا به نظر می‌رسد که کرامت انسان از نظر اخلاقی مورد عنایت الهی است اما وقتی به ذیل آیه توجه می‌کنیم، دیده می‌شود که فراتر از جنبه‌های اخلاقی نیز نسبت به انسان سخن گفته شده و در مقایسه با سایر آفریدگان مزیت‌هایی را ذکر می‌کند که به دیگر موجودات نداده است. از این معلوم می‌شود که انسان نسبت به دیگر موجودات دارای بهره وجودی بیشتر است، از وجود و استعداد وجودی او بیشتر استفاده می‌شود و این موجود زمینه بهره‌برداری بیشتر در تمامی ابعاد زندگی اعم از اخلاقی و یا دیگر شئون زندگی دارد. لذا در ذیل آیه آن گونه مطرح می‌شود. (معارف قرآن، ۳-۱، ص ۳۶۷)

هم‌چنین، از آیات قرآن کریم نسبت به کرامت‌های انسانی از دو نوع کرامت می‌توان یاد کرد: یکی کرامت‌های تکوینی و دیگری کرامت‌های اخلاقی و افعال اختیاری.

کرامت انسانی و ملاک برتری انسان در کلام امام خمینی اینگونه جلوه نموده است گرچه همه افراد با حرکت جوهری خود از دار طبیعت بیرون می‌روند. منتهی بعضیها دیرتر، حتی به مدت دو بیست سال، بعضیها ممکن است به مدت پنجاه سال خود را از گرفتاری مادی خلاص کنند و نیز ممکن است یکی از افراد مثلاً به واسطه لطافت‌هایی که نصیبش می‌شود و گوهرش به طوری لطیف شفاف باشد که صورت الطافی به او افزوده شود، زیرا هر چه ماده لطیف‌تر باشد، صورت هم لطیف‌تر خواهد شد، و اگر چنین شخصی به هیچ‌گونه کدورتی آلوده نگردد و در صلب ابا و ارحام امّات شامخه و مطهره قرار گرفته باشد، جوهره او از غایت زلالی و صافی فقط احتیاج به یک اشاره برای تحصیل کمالات دارد. چنین موجودی احتیاج به تعلّم و تدریس ندارد و فقط با



یک اشاره متوجه همه حقایق عالم هستی شده و همه آنها را درک خواهد نمود.

در فراز دیگر می‌فرماید:

«با اینکه همه موجودات حرکت جوهری دارند، ولی کیفیت استفاده و بهره‌بری در جهت کسب و برتری شرط است. این جهت درجات را متفاوت می‌کند...»
(تقریرات فلسفه، ج ۳، ص ۴۰۰-۳۹۵)

بنابراین، بهره‌وری و بهره‌گیری صحیح از مواهب الهی شرط اولی کرامتهای الهی در انسان است، بطور کلی از کرامت در انسان، همین جنبه‌ای استفاده و بهره‌گیری است که او را برتر از همه موجودات قرار داده و مایه فضیلت بر دیگر آفریدگان شده است.

۳-۱- مشترکات کرامت الهی در آدم و فرزندان او

آنچه از قرآن کریم و موارد دیگر استفاده می‌شود، این است که هویت انسان از ویژگیهای گوناگونی برخوردار است و این هویت در میان حضرت آدم(ع) و همه نسل او مشترک است از آن نمونه:

الف) جنبه طبیعی و حیوانی و جنبه ملکوتی و تمایل به عالم معنا، خصیصه‌ای است مشترک در میان آدم و بنی آدم. یعنی انسانها نه جسم محض‌اند که همیشه علاقه خاص به طبیعت در زندگی مادی داشته باشند؛ و نه روح محض‌اند، همچون فرشته‌ها که همیشه سر و کاری با معنویات و تسیحات الهی داشته باشند. بلکه نمونه و نمودار از ملک و ملکوت است؛ اگر خداوند درباره او: «احسن تقویم» (تین / ۴) گفته است، «فی الدرک اسفل سافلین» (همان، ۵) هم گفته است. هم می‌تواند بر بال فرشته پا بگذارد و هم موجود پستتر از حیوان شود. به تعبیر امام خمینی:

«انسان هم می‌تواند معلم ملائکه گردد و هم همراهی حیوان را نموده با او هم‌تراز و حتی پست‌تر شود.»

(تقریرات فلسفه، ج ۳، ص ۴۶)

«گمان نشود که انسان از سایر حیوانات مطلقاً برتر است؛ زیرا فراوان اتفاق افتاده است که اگر گربه‌ای دست به عمل زشت و ناهنجار زده باشد آثار خجالت و شرمندگی از آن دیده شده است؛ اما چه بسا انسانهای!!!...»

(تقریرات فلسفه، ج ۳، ص ۴۶)

□ آدمی اگر با استفاده از علم الهی به خودشناسی بپردازد، با زیبایی‌های نهفته در درون خویش آشنا می‌شود

□ بهره‌وری و بهره‌گیری صحیح از مواهب الهی، شرط اولی کرامت‌های الهی در انسان است

ب) دشمنی شیطان هم نسبت به آدم(ع) وجود داشت که از این جهت خداوند به او هشدار فرمود که: فقلنا یا آدم انّ هذا عدو لک و لزوجک...» (طه/۱۱۷) و هم نسبت به فرزندان آدم؛ دشمنی شیطان تا قیامت پابرجاست و به این دلیل، خداوند انسان‌ها را از این دشمن آشکار برحذر می‌دارد و بر عهده‌ی که با فرزندان آدم مبنی بر عدم اطاعت شیطان بسته است تأکید می‌کند. (صورت و سیرت انسان در قرآن، ص ۳۲۴) لذا می‌فرماید:

«ألم اعهد اليکم یا بنی آدم أن لا تعبدوا للشیطان انه لکم عدو مبین» (یاسین/۶۰) این دشمن مشترک، هم آدم و همسرش را از بهشت بیرون کرد و هم می‌خواهد فرزندان او را نگذارد که وارد بهشت شوند.

ج) از کرامت‌های مشترک الهی دیگر در انسان، دمیدن روح الهی است که در بدن آدم دمیده شد و او را مسجود ملائکه قرار داد و در میان فرزندان او نیز این دمیدن مطرح است. چنانکه درباره آدم(ع) فرموده است: «فاذا سوّيته نفخت فيه من روحی فقعوا له ساجدين» (حجر/۲۹) پس از تکمیل پیکر او و دمیدن از روح خویش در او، فرشتگان را به سجود برای آدم فرمان دادیم.

درباره فرزندان آدم(ع) نیز حیات یافتن با روح خداوند ثابت است که فرمود: «ثم جعل نسله



من سلاله من ماء مهين، ثم سوّيه و نفع فيه من روحه...» (سجده، ۹-۸) یعنی خداوند نسل آدم را از آب پست قرار داد و در پیکر آنان از روح خویش دمید.

این دمیدن روح الهی، یک وصف مشترک میان آدم و فرزندان اوست. اگر این روح الهی سبب خلافت آدم در زمین شد، سبب خلافت فرزندان او نیز شده است که جلوه‌هایی از آن، در وجود انبیا و اولیای الهی ظهور پیدا کرده است.

فیض روح القدس از باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد

(دیوان حافظ شیرازی، به اهتمام سیدابوالقاسم رنجوی شیرازی، ص ۸۸)

د) از کرامت‌های دیگر الهی در میان آدم و فرزندان او، جنبه تعلیم اسماء الهی است: «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (بقره/ ۳۱) و در مورد فرزندان آدم بطور گسترده و فراگیر نیز چنین است: «لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ...»

بنابراین، انسانی که هم نشئه ملکی دارد و هم ملکوتی. هم می‌تواند خود را معلم فرشتگان الهی قرار بدهد و خلیفه خداوند در عالم باشد، و هم می‌تواند خود را به حدی تنزل بدهد که موجود پست‌تر از او نباشد. اینها از مشترکاتی است که در میان آدم و فرزندان او در نشئه عالم طبیعت به منصفه عمل رسیده است. منتهی، از آنجایی که اصل کرامت الهی که در موجودی به نام انسان تجلی کرده و ظهور پیدا نماید، در اثر بهره‌گیری و بهره‌برداری آن از ارزشها و قابلیت‌های ارزشی آن است. این قوه بهره‌گیری صحیح هم در وجود آدم(ع) بود که خلیفه الهی شده بوده است، و هم در فرزندان او که در جهت بهره‌گیری صحیح از کرامتها و سیر الی الله را پیشه خود قرار دهد. امام خمینی فرموده:

«شناخت این انسان کار آسانی نیست، تمام عقول فلاسفه بزرگ عالم به این موجود ضعیف که جزئی از عالم کبیر است، متحیر است. با اینکه هزاران سال است علمای طب و تشریح در ساختمان ظاهری او دقتها کرده و بررسیها نموده‌اند، بدرستی و راستی به حقیقت آن پی نبرده‌اند...»

(شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۱۱۶)

از طرف دیگر:

«آنهایی که می‌گویند ما انسان را شناختیم، اینها یک شعبی از انسان شناخته‌اند و گمان کردند که انسان همین است. انسان مراتبی دارد که مرتبه نازل‌ه آن طبیعت که ما او را دیده و تنها محسوس ماست. اینها معنویت او نیست، اینها محسوسات اوست...»
(صحیفه امام، ج ۸، ص ۴۳۴)

در مورد شناخت ملائکه و شیطان از آدم می‌گوید:

«ملائکه هم از آدم - انسان - شناخت نداشت. ایراد گرفت که چرا این (مفسد) را خلق می‌کنی... اما وقتی که اسماء الهی به او تعلیم گردید و امانت‌دار الهی شد، فرمود عرضه کن این را بر ملائکه که ایراد داشتند. [آنگاه] همه عاجز ماندند.»
(صحیفه امام، ج ۸، ص ۳۲۶)

دید شیطان نسبت به آدم، همان طینت بودن او بود که شیطان طینت (خاکی بودن) آدم را دید و اعتراض کرد، نه اینکه شیطان آن اثر الهی را می‌دید، بلکه آن را اصلاً نمی‌دید. شیطان در آدم آنچه نشانه الهی بود ندیده است، آن جنبه تشریفی که خدا آن را به خود نسبت داده و فرمود:
(و نفخت فیہ من روحی) (حجر / ۲۹) و (تقریرات فلسفه، ج ۳، ص ۴۴)

پس آن کرامتی که سبب شد آدم مسجود ملائکه قرار گیرد، جلوه‌ای است که در تمام نسل آدم امتداد پیدا می‌کند و فرزندان آدم (ع) در این جنبه تشریفی و کریمی با آدم (ع) اشتراک دارند.

۲-۳- گونه‌های کرامت و آثار آن در انسان

کرامت‌های الهی که در عالم ظهور پیدا کرده است، گونه‌های مختلفی دارد. از آن میان، کرامت ملکوتی که فراتر از عالم طبیعت است و مربوط فرشتگان خدا و حاملان عرش و... می‌باشد.

نوع دیگر از آن کرامتها، مربوط به عالم طبیعت و موجودات طبیعی است که از سنگهای قیمتی تا گیاهان و غیره را در برمی‌گیرد. از این رو خداوند گیاهان زمین را با وصف کرامت یاد می‌کند و می‌فرماید: «اولم یرو الی الارض کم انبتنا فیها من کل زوج کریم» (شعرا / ۷) چرا در زمین نمی‌بینید که چگونه و چند نوع از گیاهان را کریمانه با جفتشان رویانیدیم.



از نمونه‌های دیگر کرامت، کرامت بلند انسانی است که آمیخته با طبیعت و خارج از آن است که در وجود انسان طبیعی هر دو نوع از کرامت، (طبیعی و فراطبیعی) ظهور پیدا کرده و آثار آن در وجود او تبلور دارد؛ و از جلوه آن، کرامت دانشی و ارزشی است. کرامت دانشی، کرامتی است که رنگ وجود و هستی دارد. از این جهت که از ضعیف‌ترین مرتبه آغاز می‌شود و تا والاترین و کامل‌ترین مراتب، امتداد می‌یابد. وصف کریم را هم در سنگها و گیاهان می‌بینیم و هم در عرش خدا و هم در خلیفه خدا که از بالاترین کرامت الهی برخوردار است. اما چون جنیان و فرشتگان از این کرامت دو بعدی محروم‌اند در پیشگاه انسان که کرامت داده شده، خاضع‌اند. (صورت و سیرت انسان، ص ۳۲۸)

از آثار و تبعات کرامت الهی در انسان و فرزندان آدم (ع) این است که پس از جلوه این عنایت خداوند سبحان، سابقه، سن و سال، منطقه و... معیار برتری را از دست می‌دهد و مطرح نیست. چنانکه شخصیت برجسته‌ای چون علی بن جعفر که فرزند امام صادق و برادر امام کاظم و عموی امام رضا (علیهم‌السلام) است و گذشته از این بزرگواری نسبی، فقیهی بزرگ در عصر خویش به شمار می‌رود، در برابر امام محمد تقی (ع) یعنی نوه برادر خویش، فروتنی می‌کند. آن هنگام که امام نهم در سنین کودکی به حوزه درسی علی بن جعفر وارد می‌شوند، این عالم کهن سال، تدریس را رها کرده و از آن کودک کریم با کمال ادب، استقبال و هنگام رفتن او بدرقه می‌کند و آنگاه که از او درباره این عمل شگفت‌انگیز سؤال می‌شود، پاسخ می‌دهد که خداوند مرا با این محاسن سپید، شایسته امامت ندید. اما این کودک را با چنان مقام والایی، کرامت بخشید. پس من عبد اویم و او مولای من است. (بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۲۶۶)

بر همین اساس، وقتی از عباس بن عبدالمطلب، عموی بزرگوار پیامبر می‌پرسند: تو بزرگ‌تری یا رسول خدا، پاسخ می‌دهد که او بزرگ‌تر است و من پر سال‌تر (هو اکبر و أنا اسن) (صورت و سیرت انسان، ص ۳۲۹)

از جلوه‌های آثار کرامت که خرق زمان و مکان و منطقه نموده و بر تبار راستین ابراهیمی و از فرزندان پاک حضرت آدم (ع) ظهور کرده است و آن آثار جلوه‌گر شده؛ چهره دلنواز، عالم

ربانی، فقیه مجاهد و انسان صالح، امام خمینی است. جلوه این آثار در وجود آن حکیم ژرف‌نگر و عارف وارسته از بیان دلنشین یکی از شاگردان صدیق آن وارث ابراهیم خلیل به صورت خلاصه چنین است.

کمال انسان و کمال بشر در معرفت و علم است. لذا کسی کامل است که عالم شود و جمال علم را در نشر آن معرفی نماید. چنانچه حضرت علی بن ابیطالب فرموده است: «جمال العلم نشره ثمرته العمل به و صیانته وضعه فی اهله» (غررالحکم و دررالکلم آمدی، ج ۱، ص ۳۷۰، ح ۳۸) جمال علم و معرفت، نشر آن است، ثمره آن عمل به اوست، صیانت و نگهداری آن، واگذاری آن می‌باشد. بنابراین کسی که علم ندارد کامل نیست و آنکه علم دارد و درصدد نشر آن نمی‌باشد جمال ندارد و اگر عمل را همراه با نشر کرد، ولی عمل نداشت، ثمره ندارد؛ چون عالم بی عمل درخت بی ثمر است.

در آسمان امامت و رهبری و سپهر انسانیت زندگی، گذشته از ستاره‌ها، آفتاب نیز می‌تابد. ستاره‌ها بسیارند ولی آفتاب کم است. در میان علم و فقاہت نیز، همانگونه که ستاره‌های علمی زیادند ولی آفتاب کم است. آفتاب پرفروغی مانند امام (قدس سره) که همه این کمالات را فراهم و برای نشر دین تا پای جان بایستد، در طی هر هزار سال فقط یک بار جلوه می‌کند. همه فقیهان به منزله ستارگان آسمان انسانیت هستند، و در میان آنان حساب امام خمینی از دیگران کاملاً جداست و قابل مقایسه نیستند.

در قرآن کریم دو آیه هست: یکی مربوط به سلسله انبیا و دیگری درباره سلسله مرسلین. در مورد انبیا فرموده است: «لقد فضلنا بعض النبیین علی بعض» (اسراء/ ۵۸) به تحقیق بعضی انبیا را فضیلت دادیم بر بعضی و درباره مرسلین نیز فرموده است: «تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض» (بقره/ ۲۵۵) یعنی همه مرسلین یکسان نیستند، بلکه بعضی فاضل و بعضی افضل‌اند.

علما که ورثه انبیا و مرسلین‌اند. (بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۶۳) همان‌طوری که خود انبیا و مرسلین درجاتی دارند، فقها و علما نیز درجاتی و مراتبی دارند؛ چنانکه در بین آنها هم فاضل حضور دارد و هم افضل. در طی هزار سال اگر ذات اقدس الله بخواهد، فقیهی چون حضرت امام خمینی ظهور



می‌کند. او یک عالم «زمان‌شناس» بود. کسی که عالم به زمان باشد حوادث تیره و تاریک زمان، امر را بر او متشبه نمی‌کند: «العالم بزمانه لایهجم علیه اللوایس» (بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۶۹) امام خمینی عالمی بود که امور التباس آور بر او تهاجم نکرد و او را به اشتباه نیانداخت؛ چون عالم به زمان بود. امام علی (ع) زمان را به سلطنت و سلطان معنی کرده است. (پیشین، ج ۷۴، ص ۲۳۳) بر این اساس امام راحل از همان اول فرمود:

«سلسله پهلوی مایه تباهی مملکت است»

(صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۱۴۹)

او سلطان را شناخت. هیچ کس این سخن را نگفت که: «شاه باید برود» ()، مگر امام خمینی. او فهمید که «شاه» یعنی منشأ تباهی، شاه یعنی سیاست سیاه. (همان، ج ۴، ص ۲۹۲) چون او عالم به زمان بود و حوادث بر او مشتبّه نشد، در کمال روشنی جریان را دید و قیام کرد. فرق امام خمینی با دیگر فقیهان، همان فرقی است که انبیا با هم و مرسلین با یکدیگر دارند. اگر ابراهیم خلیل در مرز آتش می‌رود و شعار می‌دهد: «أف لکم و لما تعبدون من دون الله أفلا تعلقون» (همان، ص ۷۴) (اف بر شما و بت پرستی شما، مگر عاقل نیستید) آتش به اندازه‌ای شدید بود که تمام بندهای منجیق را سوزانید ولی پیامبر تا درون آتش پیش رفت و هیچ چیزی هم نشد. این یک پیامبر است، حضرت یونس (ع) پیامبری دیگر است.

در هزار سال وقتی فقیهی چون امام خمینی جلوه کند، حساب او با دیگران جدا است. هر حادثه‌ای که پیش می‌آید، بسیاری از افراد می‌لرزیدند. بعد از جریان واقعه فیضیه بسیاری از مراجع هراسناک شدند و گفتند فعلاً زمان تقیه است، ولی حضرت امام قلم به دست گرفته و فرمود: تقیه حرام است، و اظهار حقایق، واجب «ولو بلغ ما بلغ» (صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۷۸)؛ زیرا بیگانه آمده است که با اصل دین بجنگد. (بنیان مرصوص، ص ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۷)

امام خمینی جلوه‌ای از تبار خلیل و پرتویی از شعاع نور جوادالائمه (ع) است که در باب فضل و کرامت از بسیاری پرسن و سال فراتر رفته و با دیگران آن گونه تفاوتی پیدا کرده که به تعبیر شاگرد حکیم متأله او (آیت‌الله جوادی آملی) همانند فرقی که انبیا با هم دارند، از فقیهان

□ عالم هستی در قلمرو کرامت انسان قرار دارد

□ در تمام عالم هستی و نشئه امکانی، تنها انسان کامل است که می‌تواند آئینه کامل حق بوده، انسانها را به سوی حق رهبری کند

معاصر خود، تفاوتی داشته‌اند که فرق او با دگر فقیهان جداست. او آنگونه از علم استفاده کرد که لوابس روزگار بر او هجوم نیاورد و او بخوبی زمان خودش را درک کرد و شناخت. از جلوه‌های دیگر آثار کرامت در انسان - جلوه‌های در ظاهر مخفی و در واقع آشکار - حفظ کرامت انسانهای فقیر، مستمند و یتیم است. زیرا خداوند حفظ این کرامت انسانی را به عهده انسانهایی گذاشته که در برابر او امر الهی نافرمانی کرده و یا عذری پیش آمده و نتوانسته‌اند انجام وظیفه نمایند. روی این اساس، اگر انسانهای فقیر و مسکین مستقیماً جهت رفع نیاز مراجعه به دیگران بکنند، کرامت آنها شکسته شده، ممکن است در نظر مردم سبک جلوه نمایند. این است که خداوند بر عهده آنهایی که تقصیر و کوتاهی در روزه، شکستن عهد و قسم و... دارند کفاره گذاشته است. در جهت رفع مشکل باید اطعام به مسکین و فقیر بکند. لذا خداوند فرمود: «فكْفَارَتِه اطعام عشره مساکین» (مائده / ۸۹)، «و من لم یستطع فإطعام ستین مسکیناً (حج / ۲۸) و... در این صورت باری سنگین که بر دوش اطعام کنندگان است، توسط مسکینان برداشته می‌شود. پروردگار کریم، اینگونه کرامت را حکیمانه به مستمندان عطا می‌فرماید که جامعه بدون هیچ مزد و منت به رفع نیاز آنها می‌پردازد.

از نوع دیگر کرامت مخفی، کرامت یتیم است؛ اما در باب کرامت یتیم، دیگر از اطعام نیست که چرا اطعام نکردی؛ زیرا یتیم نسبت به غذا و پوشاک، بیشتر نیاز به عاطفه و نوازش پدران



دارد. لذا، آنهايي که به یتیم بی توجه بوده از او سؤال می کند که: «و لا تکرمون الیتیم» (فجر/ ۱۷) و بر اساس همین کرامت است که هر انسانی موظف به گرامی داشتن پدر و مادر خویش نیز هست، به ویژه در دوران سالمندی به آنان دستور داده شده است: «قل لهما قولاً کریماً» (اسراء/ ۲۲) با پدر و مادر خویش به کرامت سخن گوید.

۳-۳- دامنه قلمرو کرامت در انسان

از مهم ترین بخش کرامتهای انسانی، معیار و مقیاس کرامت انسان است که چگونه و با چه وسیله ای می توان، قلمرو و حدود این کرامت را تعیین نمود. در حقیقت، هیچ معیار و مقیاسی جز دیدگاه الهی که عبارت از کلام جاویدانه خداوند یعنی قرآن است، نمی توان پیدا کرد؛ زیرا او تنها مبدأ و آغاز است که با کرامت آغاز شده است که: «إقرأ و ربک الاکرم» (علق/ ۳) و مسیر و پیک او نیز همراه با کرامت است که: «بأیدی سفره، کرام بره» (عبس/ ۱۵-۱۶)، هم دریافت کننده اولی آن دارای کرامت است که: «أنه لقول رسول کریم» (حاقه/ ۴۰)، و هم خود این کتاب، قرین با کرامت است که: «أنه لقرآن کریم» (واقعه/ ۷۷) و (صورت و سیرت انسان، ص ۳۲۱)

با این معیار الهی، مقیاس و حدود آن مشخص گردید، سپس فرمود: «ولقد کرمنابنی آدم» (اسراء/ ۷۰)؛ زیرا تمامی جلوه های آنچه که موازنه گردیده ظهور بر فرزندان آدم دارد. دستور قرائت از سوی پروردگار به انسان و فرزند آدم (ع) است، فرستادن این دستور، به دست سفرای کرام و نیکو، برای فرزند او است. دریافت کننده آن نیز، فرزند آدم، نزول اصل قرآن کریم، هم چنین بر آن تبار کریم است.

پس از آن که نصاب این بُعد از کرامت تکمیل گردید، در ساحة حدود و قلمرو آن خداوند اینگونه می فرماید: «او حملنا هم فی البرّ و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلنا هم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً» (اسراء/ ۷۰) همه خشکی و دریا را برای او رام کردم تا در آن حرکت کند، و از پاکیهای آنها استفاده نماید و او را بر بسیاری از آنچه خلق کردم برتری دادم.

در حقیقت، عالم هستی در قلمرو کرامت انسان قرار دارد. منتهی در میان اهل کرامت، به

مسندنشینان آن نیز اشاره نموده که معیار برتری از همه و اساسی‌ترین پایه‌های کرامت است، و آن اینک: «اكرمکم عند الله اتقيکم» (حجرات/۱۳) آن کسی از مسندنشینان کرامت است که در نزد خداوند باتقواتر باشد. یعنی در انجام اوامر و نواهی الهی، از همه بالاتر و در جهت اطاعت فرمان خدا، فرمانبردارتر و مطیع‌تر بوده‌اند.

و همچنین از دیگر مسندنشینان کرامت، شهدای راه خداوند هستند که در راه حفظ دین خداوند حتی از جان خود هم گذشته و او را در پای حفظ دین خداوند گذاشته است. این کرامت، از جایگاهی برخوردار است که شهیدان این مسندنشین آرزو می‌کنند که ای کاش خویشان درمی‌یافتند که پروردگار چگونه ما را مورد عنایت خاصه خود قرار داده و در جمع مکرمان و بزرگواران ملکوت، هم‌نشین کرده است: «قيل ادخل الجنة قال يا ليت قومي يعلمون، بما غفرلي ربّي و جعلني من المکرمين» (یاسین/۲۶-۲۷)

یکی از راههایی که انسان جزو مسندنشینان کرامت می‌شود و به آن جایگاه نایل آید، به تعبیر امام خمینی این است که:



«انسان فقط تسلیم حق و خداوند باشد، و به هیچ مکتبی تسلیم نشوند و تحت تأثیر هیچ قدرتی واقع نگردند. از خودخواهیها و کوتاه‌بینیها که منشأ بدبختی و گرفتاری و ذلت است اجتناب کنند.» (صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۴۴۷)

و نیز:

«چون تربیت انسان در ابعاد فوق طبیعت است و تربیت‌هایی است که مناسب آن را کسی جز خدا مطلع نمی‌شوند. انبیا آمدند تا انسان را به آن مراتب برسانند، چون انسان قابلیت این را دارد که تربیت بشود و آن مراتب فوق طبیعت را هم پیدا بکند...» (همان، ج ۴، ص ۱۷۵ و ۱۷۶)

«انسان، حیوان نیست. انسان یک موجودی است که در طرف سعادت به بالاترین مقام می‌رسد، در طرف کمال به بالاترین مقام موجودات می‌رسد... انبیا برای این آمدند که آن راههایی که بشر نمی‌داند، آن حقایقی را که انسان نمی‌داند به آنها تعلیم بفرمایند. انبیا برای راهنمایی یک مقام بالاتر آمدند که انسانها را از مملکت دنیایی بالا ببرند...» (همان، ج ۷، ص ۵۳۲)

میان موجوداتی که در این طبیعت موجود هستند، انسان اختصاصاتی دارد که سایر موجودات ندارند. یک مرتبه باطن، یک مرتبه عقلیت، یک مرتبه‌ای بالاتر از مرتبه عقل، در انسان بالقوه هست. از اول در سرشت انسان که این انسان از عالم طبیعت سیر بکند تا برسد به آن جایی که وهم ما به آن نمی‌تواند برسد، مسند انسان جای دیگری است نه طبیعت. (پیشین، ج ۴، ص ۱۷۵)

بنابراین، دامنه قلمرو کرامت انسان فراتر از عالم طبیعت و محیط زندگی انسان است که همیشه با آن سر و کار دارند و به تعبیر امام خمینی جای او و مسند او جای دیگر است، نه طبیعت و «فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا» ابعاد بسیار فراتر از حیطه عالم حس و ماده را نشان داده و فرا می‌گیرد.

۴. هویت دینی و رهبری انسان در نظام هستی

همانگونه که تمام ارکان وجود موجودات جلوه‌ای از حقیقت و پرتو فیض الهی است، در عالم، مظهر اسمای خاص و جلوه‌گاه مخصوص نیز دارد. این جلوه خاص الهی، همان آینه خدانما

در عالم است که هویت دینی و الهی هر کسی به وجود آن مظهر الهی، رهبری شده است و هویت دینی و آیین الهی او را به منصفه ظهور می‌رساند و هویت الهی و خدایی هر کس را در آینه دینی آن مشخص می‌نماید. به نمونه‌هایی از این هویت انسانی در نظام هستی اشاره می‌گردد.

۱-۴- انسان کامل نماد رهبری الهی در عالم

اساسی‌ترین مسأله در رابطه با جایگاه انسان در نظام هستی آن است که در تمام عالم هستی و نشئه امکانی، تنها انسان کامل است که می‌تواند آئینه کامل حق بوده و انسانها را به سوی حق رهبری کند. هر چند در عالم، همه مظهر اسمای خداوند و مظاهر وجود حضرت سبحان هستند اما هیچ یک از آن نمی‌تواند آئینه تمام‌نمای رهبری الهی قرار گیرد؛ زیرا مظهر کامل صفات الهی تنها وجود انسان کامل است.

از آن میان، کاملی به تمام معنا که دیگر انسان‌های کامل، پرتویی از کمال اوست، حقیقت «محمدیه» وجود مبارک ختمی مرتبت حضرت محمد بن عبدالله (ص) و خاندان پاک آن حضرت است. چنانکه این حقیقت در وصیت‌نامه سیاسی الهی، امام خمینی اینگونه جلوه نموده است:

«درود خداوند بر محمد و آل محمد که مظاهر جمال و جلال و گنجینه‌های اسرار کتاب حق هستند، آن کتابی که احدیت به تمام اسما و صفات، حتی اسماء مستأثره که جز حق سبحانه کسی از آن خبری ندارد در آن تجلی کرده است.»

(وصیت‌نامه سیاسی الهی، مقدمه)

بنابراین، در تمام عالم هستی، کاملترین مظهر الهی و جامع‌ترین آیت، وجود انسان کامل است که مظهر تمام آنها، به تعبیر امام خمینی همان کتاب اسرار حق، یعنی وجود مبارک پیامبر اکرم (ص) است؛ چون انسان کامل همان روح و جان همه موجودات عالم است و تمام پدیده‌های هستی، در حقیقت پرتویی از اوست که او بدون واسطه تجلی خداوند است.

از جلوه دیگر رهبری انسان کامل در عالم، مسأله خلافت الهی او است. و این خلافت الهی از بزرگترین شئون الهی و کلید غیب در عالم شهود است. از آن میان، خلافت رسول اعظم (ص)، روح خلافت انسانهای کامل و ریشه و مبدأ آن است و از این خلافت است که جریان خلافت در



عالم هستی آغاز می‌گردد. امام خمینی در این باره می‌گوید:

«این خلافت، نه تنها روح، ریشه و سرآغاز خلافت محمدی بوده، بلکه اساس خلافت در همه عوالم هستی و اصل جریان خلافت و خلیفه و استخلاف از همین خلافت سرچشمه می‌گیرد»
(مصباح‌الهدایه، ص ۳۷)

حضرت امام در یک بیان صریح‌تر در این زمینه چنین اظهار داشته است:

«خدای سبحان با همه شئون خود تنها بر انسان کامل تجلی می‌کند؛ زیرا سایر موجودات هستی هر کدام مظهر اسم خاص است؛ اما یثرب انسانی و مدینه نبوت چون در هیچ مقام خاصی توقف ندارد، لذا حامل ولایت مطلقه علوی گردیده که تمام شئون الهی است و سزاوار خلافت کبری حق است.»

(شرح دعای سحر، ص ۱۴۹)

بنابراین، انسان کامل در نظام هستی، همان جلوه تمام‌نمای حق است. علاوه بر اینکه از جلوه مظهر اتم، نظام هستی پا گرفته و ظهور یافته است، هویت انسانی و دینی انسانها را نیز رهبری نموده و به کوی وصال حق هدایت می‌کند. آینه‌خدانما و نماد رهبری خداوند در عالم است.

۲-۴- جایگاه دین در هویت انسان

انسان، حقیقتی است که از یک سو با طبیعت و زمین، سر و کار دارد و از سوی دیگر ملکوت هستی در او جلوه کرده است. به تعبیر امام خمینی، انسان از دو خاصیت ملک و ملکوت برخوردار است و دارای وجود دو بعدی است:

«بدان که مقام اول نفس و منزل اسفل آن، منزل «ملک» و ظاهر و دنیایی آن است که از قوای لشکر آن در اقالیم سبعة ملکته، یعنی چشم و گوش و زبان و... بسط پیدا کرده است... پس اگر وهم بر آن حکومت کرد آنها به تصرف شیطان یا تصرف خود درآمده این قوا از جنود شیطانی شده شیطان بر آن حکومت می‌کند...»

(شرح چهل حدیث، ص ۶۵)

اما برای نفس انسانی یک مملکت و مقام دیگری است که مملکت باطن و نشئه «ملکوت» اوست که جنود نفس در آنجا بیشتر و مهم‌ترین مملکت ظاهر است...»

(همان، ص ۱۲)

بنابراین، این خاصیت دوگانگی و دو بعدی در انسان او را با مجموعه‌ای از امور انسانی روبرو ساخته که برخی ملکی و برخی دیگر ملکوتی می‌باشد. اما اینکه کدام یکی از این امور در هویت اصلی انسان دخالت دارد و کدام ندارد، گاهی اشتباهاتی برای انسان پیش می‌آورد که او را یکسره از آسمان ملکوت جدا می‌سازد و به موجود کاملاً زمینی و ملکی تبدیل می‌کند. (صورت و سیرت انسان در قرآن، ص ۳۳۹)

بنابراین، چیزی در هویت حقیقی انسان، نقش آفرین است که همواره با او باشد، مرگ و امثال آن او را از انسان جدا نسازد. آن عناصر، اعتقاد، اخلاق و اعمال است که بر اساس آموزه‌های پیامبران و رهبران راستین الهی، شکل می‌گیرد و از مجموع آن بنام دین یاد می‌شود که هویت اصلی انسان را تشکیل می‌دهد. فلذا بر مبنای آموزه‌های دینی و اندیشه‌آموختگان آن کسی که واجد عناصر محوری سه‌گانه باشد، انسان خواهد بود؛ اما کسی که از این هویت اصلی به دور بوده و از عقیده و اخلاق و اعمال الهی خالی باشد، اگر در دنیا شبیه انسان است، اما در قیامت هرگز به صورت انسان واقعی محشور نخواهد شد. (همان، ص ۳۴۱)

از دیگر شئون دینی و هویت انسانی که برخاسته از عمل صالح و اخلاق انسانی و ایمان اوست، رفتار عدالت و اجرای قسط در زندگی ملکی اوست. نماد این حقیقت و جلوه راستین آن، امام علی (ع) و زندگی پر از عدالت و اخلاق انسانی او است که به کمال این قله صعود کرده و سرچشمه همه عدالت‌های انسانی و زیبایی هویت انسانی در عالم شده است. چنانکه جلوه‌ای از آن در عهدنامه مالک اشتر ظهور پیدا کرده که در فرازی از آن چنین آمده است:

«[ای مالک] حال که از سوی من چنین مقامی یافتی، بدانکه مجموعه زیر دست تو یا در دین با تو شریک‌اند و یا حداقل در انسانیت. پس نه موردی برای بدرفتاری با برادران دینی که تن به تباهی ندارند، وجود دارد و نه دلیلی برای خشونت در برابر غیرمسلمانان وجود دارد که در حکومت اسلامی برخلاف شئون نظام الهی قدمی برنداشتند، یافت می‌شود. پس از خطاها و لغزشهایشان چنانکه دوست داری خدا از خطاهایت درگذرد، چشم‌پوشی کنی.»
(نهج‌البلاغه، نامه ۳۵، بندهای ۸-۹-۱۰)

بیان امام (ع)، بخوبی نقش قسط و عدل را در هویت انسان نشان می‌دهد. فلذا، هر چه از

سنت‌ها، صفت‌ها و عادات موجود در جامعه انسانی، از ره‌آورد پیامبران آسمانی به شمار می‌آید، در هویت انسان نقش دارد و هویت اصلی انسان نیز دین او است. از این رو هر پیوندی برای انسان جز بر پایه دین، ماندنی نیست و هرگز رابطه قومی و قبیله‌ای و اجتماعی و...، پایدار نبوده و در آستانه مرگ از او جدا می‌گردد.

امام خمینی احراز هویت انسانی و احیای ارزشهای دینی را یک امر لازم دانسته و آن را وسیله صعود انسانیت می‌داند:

«انسان، مثل حیوانات نیست که همان حیات طبیعی و دنیایی باشد، بلکه آن‌طور خلق شده که علاوه بر حیات طبیعی، حیات مابعدالطبیعه هم دارد... تمام تعلیمات انبیا برای نشان دادن این راهی است که انسان به ناچار باید از این راه عبور کند... اگر چنانچه به راه انبیا برود، انسانیتش کامل می‌شود و [هرچه در دین] اطاعت بیشتری داشته باشد، انسانیتش کامل‌تر می‌شود.»
(صحیفه امام، ج ۹، ص ۱۱)

در مورد دیگر فرموده است:

«انسان یک «ما عندکم» دارد یک «ما عندالله» مادامی که... به خود متوجه هست [به ما] «عندکم» [توجه دارد]... اما اگر چنانچه برگردد به خدا آن به اسم باقی، باقی است، بقا پیدا می‌کند.»
(تفسیر سوره حمد، ص ۱۳۰)

در حقیقت، آنچه هویت انسانی را در سایه دین آشکار می‌کند، همان بقای ذاتی او است. تمام نسبت‌های دیگر به وسیله مرگ از انسان جدا می‌شوند و آنکه ماندنی است هویت اصلی دینی او است. باقی عندالله در حقیقت همان هویت دینی و الهی او است. و الا، [ما عندکم] خواهد بود که همه فانی شدنی است.

۳-۴- رابطه دین و رهبری در انسان

چنانچه اشاره شد دین همان هویت اصلی انسان است. هر هویت دیگر در انسان اگر قابل تغییر و جدایی است، دین او هیچگاه جدایی از او ندارد، حتی با مرگ هم همراه او می‌باشد. رهبری که در اصطلاح دین و دینداری از آن به امامت یاد می‌شود، او نیز با دین بوده و رابطه او با

□ تمام نسبت‌های دیگر به وسیله مرگ از انسان جدا می‌شود و آنکه ماندنی است هویت اصلی دینی اوست

□ دین و امام، دو برادر و همتای یکدیگرند که هیچیک بدون دیگری سامان نمی‌یابد

دین قابل تفکیک و جدایی نیست. هر انسان که اگر در زندگی دنیایی‌اش، از این قانون الهی، بنام «دین» پیروی کرده باشد و یا پایبند قانون آن باشد، او ناگزیر، پیوند با امام و رهبری نیز دارد.

چنانکه از اعمال زمان غیبت امام عصر(عج)، این دعا است که: «خدایا خودت را به ما معرفی کن؛ چون اگر تو را شناسیم، رسالت را نمی‌شناسیم، پروردگارا رسالت را برای من بشناسان؛ زیرا، اگر رسالت را شناسیم، حجت (امامت) را نمی‌شناسم، خداوندا، حجت را به ما معرفی کن؛ چون حجت را نشناسم، از دینت گمراه می‌شوم» (مفاتیح‌الجنان، دعای در غیبت امام زمان(عج))

بنابراین رابطه دین و رهبری در زندگی و دینداری انسان به اندازه‌ای از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است که اگر دین بدون امام و رهبری دینی باشد، همراه با گمراهی و تباهی است؛ زیرا اینگونه دین هیچگاه هویت اصلی انسان نخواهد شد؛ چون با فشار مرگ، رابطه انسان با اینگونه دین قطع خواهد شد و هویت تغییر خواهد نمود.

امام صادق(ع) از پدران بزرگوار خویش نقل می‌کنند که امام علی(ع)، اسلام (دین) و سلطان عادل (امام) را دو برادر یکدیگر خوانده و چنین فرموده است:

«الاسلام و السلطان العادل أخوان لا یصلح واحد منهما إلا بصاحبه الاسلام أسُّ و السلطان العادل حارس ما لا أسُّ له فمنهدم ما لا حارس له... یعنی دین و امام، دو برادر و همتای هم‌اند که هیچ یک بدون دیگری سامان نمی‌یابد. اسلام، پایه و اساس نظام حکومتی، امام، پاسدار آن است. پس اگر اسلام نباشد، هرگونه بنیان و بنیاد از اساس، ویران است و اگر اسلام باشد و نگاهبان و پاسدار نداشته باشد، ضایع و نابود می‌گردد. هم از این رو است وقتی که آخرین حجت خدا و



پاسدار دین، قائم آل محمد رحلت کرده و رخت به سوی دوست می کشد، اثری از اسلام باقی نمی ماند و آنگاه که از اسلام اثر نماند، بساط دنیا به کلی برچیده می شود. (منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر، فصل دوم، باب ۲۹، ص ۲۷۳)

با توجه به نقش همراهی امام نسبت به دین، می توان در تاریخ اهل بیت (ع) این ارتباط ناگسستگی میان امام و دین را به خوبی مشاهده نمود. هر جا که امام معصوم (ع) حضور دارد، دین با همه حقیقتش جلوه گر است و آنگاه که امام، دست به هجرت زده و منطقه ای را به سوی منطقه ای دیگر ترک فرماید، دین خدا نیز در حریم مقدس او سایه وار، هجرت دارد. چنانکه در زندگی حضرت امیر، امام مجتبی، امام حسین و دیگر جانشینان پیامبر (علیهم السلام) که هجرت جغرافیایی داشته اند، این دو هجرت، هجرت جدایی ناپذیر و آشکار است.

امیر مؤمنان (ع) تا زمانی که در مدینه حضور داشتند، حوزه های علمی و حلقه های معرفت الهی، در آنجا تشکیل می شد. هنگامی که امام به عراق و کوفه آمدند، علم و دین نیز در کوفه رحل اقامت افکند.

امام مجتبی (ع) پس از شهادت پدر بزرگوارشان از عراق به مدینه بازگشتند و علم نیز با همراهی ایشان به مدار حجاز باز آمد. حرکت سیدالشهدا (ع) از مدینه تا حجاز و عراق و کربلا در هر منزل که فرود می آمدند با هر کسی و طائفه ای که سخن می گفتند، سخن از دین بود. هر انسان مؤمن در این سفر که توجه به آن حضرت می کرد، چهره دین را در چهره آن حضرت مشاهده کرد. پیش از چهل منزل میراث علمی و دینی انبیا و اولیای الهی نیز سایه به سایه او، بلکه در خورشید او نورانی بود و هجرت داشتند.

دیگر، هجرت علی بن موسی الرضا (ع) است که از هر نقطه ای معارف دین را در سایه خویش به دیگر نقاط، منتقل کرده و آن را بیان فرمودند. وقتی که حضرت از حجاز به ایران آمدند، قرآن، علم و معرفت همگی به خراسان آمدند و مدینه، مکه، کوفه و عراق از روح علم و معرفت تهی گشته بود. حوزه های فقهی، فرهنگی و معارف قرآنی در مرو گسترش یافت و دانشمندان و برجستگان مکاتب مختلف از سراسر جهان، برای بهره برداری از این اقیانوس عظیم

علمی به ایران سفر می کردند؛ زیرا هر جا امام حضور داشته باشد، دین همان جا است. دین در همه زمینه‌ها بر مدار امام می‌گردد. (تفسیر موضوعی، ج ۱۴، ص ۳۶۷ و ۳۶۸)

بنابراین انسان دیندار بدون امام و رهبری دینی در معرض گمراهی قرار دارد که نماد این گمراهی، مردن آن، مردن جاهلی خواهد بود. پس رابطه دین و رهبری در انسان، لازمه زندگی دینداری است که نمایی از هویت اصلی آن می‌باشد.

همچنین، جامعه اسلامی، تا دامنه قیامت، نیازمند امام و رهبری است. اگر شرایط روزگار زمینه را آنگونه تغییر داد که امام معصوم و پیشوای بر حق خداوند در حال غیبت به سر ببرد، این حقیقت و سنت دیرینه الهی بوجود فقیه عادل، زمان‌شناس، شجاع، مدیر و مدبر اداره شده و زمام امور مسلمانان و رهبری زمان غیبت مسلمین را بدست می‌گیرد.

چنانکه از نمونه بارز آن در واپسین سالهای قرن چهاردهم هجری، نقش فقاقت و عدالت در مدیریت اسلامی و دفاع از مرزهای عقیدتی، جغرافیایی عملاً به وسیله فقیه مجاهد رهبری گردید. آن فقیه مجاهد، حکیم متأله، عارف وارسته، خمینی کبیر، امامی که با دلی آرام و قلبی مطمئن به جایگاه ابدی سفر کرد.

امام که از تبار پاک و سلاله برجسته زهرا (س) است، همانند پیشوایان راستین هر جا می‌رفت و هجرت داشت، حوزه علمی و دینی‌شان همراه بود. چنانکه با هجرت‌های خویش از ایران به ترکیه و از آنجا به عراق و سپس به فرانسه و دوباره به ایران، هر جا که گام می‌نهاد، حوزه‌های فقاقت و مبارزه را نیز تشکیل می‌داد. سرانجام، خداوند با دست او که پرتو و عنایت از دست خداوند بود، بساط طاغوتیان و نظام فاسد شاهنشاهی را از سرزمین ایران اسلامی برچید. چنانکه خود فرمود:

«در تاریخ از اول که رژیم شاهنشاهی پیدا شده است تا حالا که ما مشاهده می‌کنیم، هر چه مفسده بوده، رژیم شاهنشاهی این مفاسد را ایجاد کرده...»

(صحیفه امام، ج ۳، ص ۴۹۰)

«ایشان [شاه] دیگر باید جمع کند بساطش را برود سراغ کارش»

(همان، ج ۵، ص ۲۱۷)

سپس، حکومت اسلامی به رهبری این فرزند شایسته امیرمؤمنان(ع) در سرزمین ایران اسلامی تشکیل گردید. چنانکه امام رضا(ع) درباره نقش امامت و رهبری امام معصوم نظام جامعه اسلامی را تبیین کرده است، پرتوی از آن امامت و رهبری، فقیه عادل نیز می‌باشد. آن حضرت فرموده است: «أن الامامه زمان الدین و نظام المسلمین صلاح الدنیا و عز المؤمنین» (اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰۰) یعنی وجود امام(ع) مهار کاروان دین، محور نظم مسلمانان و مدار عزت مؤمنان است.

بنابراین، وقتی جایگاه امامت اینگونه ترسیم شد، فقیه عادل که در زمان غیبت رهبری امت را در دست دارد، او نیز زمام امور را بدست گرفته، محور نظم مسلمانان و مدار عزت مؤمنان است. امام خمینی این حقیقت را عملاً به منصفه ظهور رساند. برائت از مشرکین را در حج بر مبنای «الاسلام یعلوا و لایعلی علیه» و دفاع از مظلوم در برابر ظلم و ستم در راستای حفظ کرامت انسانی و عزت مسلمین و روز «قدس» در جمعه آخر ماه مبارک رمضان را سنت حسنه و یادگار جاودانه از خود برجا گذاشت.

روی این بیان، رابطه دین و رهبری در انسان، یک امر لازم و غیرقابل تفکیک هستند زیرا دین بدون رهبری نه وسیله اظهار هویت اصلی اوست و نه مایه نجات از گمراهی. دین و رهبری که در نظام هستی بوجود انسان کامل ظهور پیدا کرده است بر اساس همان سنت دیرینه الهی تا انسان وجود دارد و عالم آفرینش هست، رهبری ملازم با آن خواهد بود. چنانچه امیرمؤمنان(ع) فرموده است: «امام چه ظاهر آشکار یا پنهان و مستور باید باشد، زمین از وجود امام خالی نمی‌ماند. برای اینکه به وجود امام و رهبری آیات الهی محفوظ مانده و باطل نمی‌گردد.» (نهج البلاغه)

در نتیجه، ارزش و جایگاه انسان در عالم، در حقیقت معرفی و شناخت موجودی است که بها و ارزش آن بهشت جاویدان الهی و جوار کریمانه خداوند است. هر انسانی اگر این کرامت خویش را فراموش کرده و اسیر خواسته‌های طبیعی و زمینی گردد. نه تنها از آن کرامت تنزل نموده، بلکه از هویت انسانی نیز خارج شده و پس از مرگ به صورت غیرانسانی محشور می‌شود. از طرف دیگر، جایگاه انسان در نظام هستی، جایگاه خلیفه‌الله و جایگاه انسان جامع و کامل است

که با آن سعه وجودی خویش کرامتهای الهی را در جامعه بشری به ارمغان آورده و همه انسانها را به فرزاندگی دعوت می‌نماید. در سایه این فراخوانی، مسیر علمی و عملی تربیت و تزکیه را به آنها رهنمون شده، تا رابطه خالصانه و بندگی خویش را با خداوند برقرار کرده و به او تقرب جویند؛ زیرا مقربان بارگاه خداوند جلوه بقای او شده و برای همیشه و جاودانه «عند ربهم یرزقون» خواهند بود. در این عالم و نظام آفرینش نیز، همه چیز در اختیار و خدمت آنان است و بر هر موجودی فضیلت و برتری دارند.

منابع:

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. اردبیلی، عبدالغنی، تقریرات فلسفه امام خمینی، ج ۳، چاپ اول، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۱.
۴. آمدی، غررالحکم و دررالکلم.
۵. جوادی آملی، تفسیر موضوعی، ج ۱۴، (صورت و سیرت انسان در قرآن) نشر اسراء، چاپ دوم، ۱۳۸۱، قم.
۶. تفسیر موضوعی، ج ۱۵، (حیات حقیقی انسان در قرآن)، نشر اسراء، چاپ اول، ۱۳۸۲، قم.
۷. بنیان مرصوص، مرکز نشر اسراء، چاپ ششم، ۱۳۸۴، قم.
۸. تفسیر تسنیم، چاپ اول، پیشین.
۹. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، مصباح المتعجد... تصحیح اسماعیل انصاری.
۱۰. خمینی، روح الله، تفسیر سوره حمد، چاپ نهم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۴.
۱۱. الطلب و الاراده، چاپ اول، همان، ۱۳۷۹.
۱۲. آداب الصلوه، چاپ اول، همان، ۱۳۷۰.
۱۳. چهل حدیث، چاپ بیست و چهارم، همان، ۱۳۸۰.
۱۴. مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه، چاپ اول، همان، ۱۳۷۲.
۱۵. شرح حدیث جنود عقل و جهل، چاپ اول، همان، ۱۳۷۷.
۱۶. شرح دعای سحر، چاپ اول، همان، ۱۳۷۴.
۱۷. وصیت نامه سیاسی الهی...
۱۸. صحیفه نور، مجلدات: ۴، ۵، ۷، ۸، ۱۳، ۱۵، ۱۹ و ۲۱.
۱۹. کلینی، یعقوب، اصول کافی، دارالکتب اسلامیة تهران، ۱۳۸۸.
۲۰. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، مؤسسه الوفا، بیروت.
۲۱. مصباح یزدی، محمدتقی، معارف قرآن، ۳-۱، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ اول، ۱۳۷۶.